درس‌هایی از روحیه پهلوانی و منش اخلاقی شهید ابراهیم هادی رزمنده‌ای با خصایص پوریای ولی

تنهای تنها با خدا همراه شد

احمد محمدتبریزی

برای ابراهیم هادی شدن چه باید کرد؟ باید چگونه زیست تا نفسانیت، منیت و غرور را زیر پا گذاشت و با تزکیه نفس به درجه‌ای از خلوص رسید که هر کار و عمل‌مان خدایی شود؟ شهید ابراهیم هادی خودسازی را از همان سال‌های جوانی شروع کرد و هر چه پیش رفت بالغ‌تر و پخته‌تر شد. پیروزی انقلاب اسلامی نیز بر سرعت این خودسازی افزود و حضور در جبهه‌ها این رشد و حرکت را در این مسیر کامل کرد. حالا شهید ابراهیم هادی به واسطه مسیری که در زندگی‌اش پیمود و به خاطر پاکی و زلالی‌اش به الگوی بسیاری از جوانان امروز تبدیل شده است. ابراهیم در بحبوحه دنیای شلوغ این زمانه، آمده تا طور دیگری زندگی کردن را نشانمان دهد. او در طول زندگی کوتاه اما پربارش، درس‌های زیادی را برایمان به یادگار گذاشت. این شهید بزرگوار در بهمن ۱۳۶۱ و در جریان عملیات والفجر مقدماتی به سوی معبود شتافت و این ماه فرصت مناسبی است تا جنبه‌های اخلاقی و معنوی زندگی شهید هادی را مرور کنیم. شهیدی که هر چه بیشتر از او بدانیم کم است و با هر بار مرور زندگی‌اش به یافته‌های بیشتری از او می‌رسیم.

رزق حلال پدر

در خانه‌ای کوچک و استیجاری در میدان خراسان در اولین روزهای اردیبهشت ۱۳۳۶ پسری به نام ابراهیم متولد شد. نام پیامبری را بر او نهادند که مظهر صبر و قهرمان توکل و توحید بود. پدر از همان کودکی عشق عجیبی به این پسر داشت. هرجا که می‌نشست می‌گفت این بچه از بندگان خوب خدا خواهد شد.

پدر اعتقاد عجیبی به روزی حلال داشت. این حدیث پیامبر را به خوبی می‌دانست: «عبادت ۱۰ جزء دارد که ۹ جزء آن به دست آوردن روزی حلال است.» پدر ابراهیم در کارخانه قند کار می‌کرد. صبح تا شب مقابل کوره می‌ایستاد تا خرج و مخارج خانواده‌اش را تأمین کند. پس از چندین سال کارگری کردن تازه توانست خانه‌ای کوچک بخرد.

ابراهیم بارها گفته بود: «اگر پدرم بچه‌های خوبی تربیت کرد به خاطر سختی‌هایی بود که برای رزق حلال می‌کشید.» محبت عجیبی بین پدر و ابراهیم برقرار و در رشد شخصیتی پسر تأثیرگذار بود، اما این رابطه دوستانه چندان به طول نینجامید و ابراهیم نوجوان طعم خوش حمایت‌های پدر را با فوت او از دست داد.

ورزش برای خدا

از دست دادن پدر برای ابراهیم خیلی سخت بود ولی او با توکل بر خدا از آن روزهای سخت عبور کرد. شخصیت ابراهیم از همان دوران نوجوانی طوری ساخته شده بود تا سختی‌ها نتواند روی او سایه افکند و عشق و امید را از دلش بگیرد. اوایل دوران دبیرستان ابراهیم با ورزش باستانی آشنا شد. شب‌ها به زورخانه حاج حسن می‌رفت. حاج حسن توکل معروف به حاج حسن نجار عارفی وارسته بود. حاج حسن ورزش را با یک یا چند آیه قرآن شروع می‌کرد، سپس حدیثی می‌گفت و ترجمه می‌کرد. ابراهیم از زمان حضورش در زورخانه به یکی از ورزشکاران سرآمد تبدیل شد. بازوان قوی‌اش جان می‌داد برای سنگ زدن و میل گرفتن. در کوهنوردی هم یک ورزشکار کامل بود. تقریباً از سه سال قبل از پیروزی انقلاب هر هفته صبح‌های جمعه با چند نفر از بچه‌های زورخانه به تجریش می‌رفتند. نماز صبح را در امامزاده صالح می‌خواندند و بعد با حالت دویدن از کوه بالا می‌رفتند.

شهید هادی ورزش می‌کرد و می‌گفت برای خدمت به خدا و بندگانش باید بدنی قوی داشته باشیم. دعای روی لبش این بود: «خدایا بدنم را برای خدمت کردن به خودت قوی کن.» همواره توصیه‌اش به دوستانش این بود: «آدم باید ورزش را برای قوی شدن انجام بدهد، نه قهرمان شدن.»

وقتی دوستان می‌گفتند چه ایرادی دارد که آدم قهرمان و مشهور هم بشود؟ ابراهیم این پاسخ زیبا را می‌داد: «هرکس ظرفیت مشهور شدن نداره، از مشهور شدن مهم‌تر اینه که آدم بشیم.» با وجود شهرت ابراهیم در میان بچه‌های زورخانه، هنگامی که در خیابان ۱۷ شهریور باران شدیدی می‌بارید و آب خیابان را می‌گرفت، او شلوارش را تا می‌کرد، پیرمردها را روی کول می‌گرفت و به آن سمت خیابان می‌برد. او از انجام این کار، هدفی جز شکستن نفس خود نداشت.

طلبه غیر رسمی

اما ورزش کردن تنها فعالیت اجتماعی ابراهیم نبود. وقتی یکی از دوستانش او را در مسجدی دید، فهمید که ابراهیم به حوزه حاج‌آقا مجتهدی می‌رود. فکرش را هم نمی‌کرد که ابراهیم طلبه باشد. شب وقتی ابراهیم را در زورخانه دید، از او ماجرای حوزه رفتنش را پرسید. ابراهیم هم خیلی آهسته جواب داد: «حیف است آدم عمرش را فقط صرف خوردن و خوابیدن کند. من طلبه رسمی نیستم. همینطوری برای استفاده می‌روم. عصرها هم برای کار به بازار می‌روم.»

ابراهیم با بچه‌هایی که نه ظاهر مذهبی داشتند و نه به دنبال مسائل دینی بودند رفیق می‌شد. آنها را جذب ورزش می‌کرد و به مرور به مسجد و هیئت می‌کشاند. با وجود قوای بدنی‌اش اجازه نمی‌داد ورزش عاملی برای غرورش شود. سعی می‌کرد جلوی دیگران خودی نشان ندهد و اگر کسی احساس ضعف در ورزش می‌کرد، سریع به یاری‌اش می‌شتافت.

با شروع حوادث سال ۵۷ همه فکر و ذهن ابراهیم به مسئله انقلاب و امام معطوف شده بود. پخش نوارها، اعلامیه‌ها و... دغدغه جدی این جوان انقلابی بود. شجاعانه کارش را انجام می‌داد. پس از ورود امام به کشور می‌گفت: «صاحب این انقلاب آمد، ما مطیع ایشانیم. از امروز هر چه امام بگوید همان اجرا می‌شود.» از آن روز به بعد ابراهیم دیگر خواب و خوراک نداشت.

پوریای ولی

در گیر و دار انقلاب، بیشتر ورزشکاران به دلیل فعالیت‌های انقلابی حضورشان در زورخانه کم شد. ابراهیم با مشاهده این وضعیت پیشنهاد داد صبح‌ها در زورخانه نماز جماعت صبح را بخوانند و بعد ورزش کنند. همه با این پیشنهاد موافقت کردند. ابراهیم خیلی از این کار خوشحال بود. هم ورزش بچه‌ها تعطیل نشده بود و هم بچه‌ها نماز صبح را به جماعت می‌خواندند.

از جمع ورزشکاران زورخانه حاج حسن، خیلی‌ها در همان سال‌های اولیه جنگ به شهادت رسیدند. شهیدان حسن شهابی (مرشد زورخانه)، اصغر رنجبران (فرمانده تیپ عمار)، شهیدان سیدصالحی، محمد شاهرودی، علی خرمدل، حسن زاهدی و چندین شهید دیگر همگی پهلوانان زورخانه حاج حسن بودند که در جبهه‌ها به شهادت رسیدند.

> شهید هادی ورزش می‌کرد و می‌گفت برای خدمت به خدا و بندگانش باید بدنی قوی داشته باشیم. دعای روی لبش این بود: «خدایا بدنم را برای خدمت کردن به خودت قوی کن.» همواره توصیه‌اش به دوستانش این بود: «آدم باید ورزش را برای قوی شدن انجام بدهد، نه قهرمان شدن.»

با شروع جنگ تحمیلی فعالیت زورخانه کم شد و ابراهیم هم کمتر به تهران می‌آمد. در چنین وضعیتی، یک بار که به تهران آمده بود، وسایل ورزش باستانی‌اش را همراه خودش به جبهه برد و در همان مناطق جنگی بساط ورزش را راه‌اندازی کرد.

در مقر سپاه گیلانغرب روی یکی از دیوارها در مورد ابراهیم نوشته بودند: «ابراهیم هادی رزمنده‌ای با خصایص پوریای ولی.»

رفاقت با اصغر وصالی

با شروع جنگ تحمیلی ابراهیم خیلی زود خودش را به جبهه‌ها رساند و به الگوی بسیاری از رزمندگان تبدیل شد. خیلی‌ها به رفاقت با او افتخار می‌کردند اما او همیشه طوری رفتار می‌کرد که کمتر مطرح شود. مثلاً به لباس نظامی توجهی نداشت، پیراهن بلند و شلوار کردی می‌پوشید تا هم به مردم محلی نزدیک‌تر شود هم جلوی نفس خود را بگیرد. ساده و بی‌آلایش بود. خودش نیز به جای توجه به ظاهر و قیافه بیشتر به فکر باطن بود.

یکی از دوستانش به نام قاسم تشکری در همان اولین روز جنگ به شهادت رسید. ابراهیم حضوری مستمر در مناطق عملیاتی داشت. به شهید اصغر وصالی علاقه زیادی داشت و درباره‌اش می‌گفت: «چریکی به شجاعت، دلاوری و مدیریت اصغر ندیده‌ام. اصغر حتی همسرش را به جبهه آورده و با اتومبیل پیکان خودش که شبیه انبار مهمات است، به همه جبهه‌ها سر می‌زند.»

شهید وصالی نیز علاقه زیادی به ابراهیم داشت. یک بار وقتی همراه ابراهیم از شناسایی برمی‌گشت، به نیروها گفت: «من قبل از انقلاب در لبنان جنگیده‌ام. کل درگیری‌های سال ۵۸ کردستان را در منطقه بودم، اما این جوان با اینکه هیچ‌کدام از دوره‌های نظامی را ندیده، هم بسیار ورزیده است هم مسائل نظامی را خیلی خوب می‌فهمد.» به همین دلیل شهید وصالی از ابراهیم در طراحی عملیات‌ها کمک می‌گرفت.

گروه اندرزگو

در سرپل ذهاب، شهید هادی معمولاً یکی دو ساعت مانده به اذان صبح بیدار می‌شد و به قصد سر زدن به بچه‌ها از محل استراحت دور می‌شد. از بیداری در سحر لذت می‌برد و مشغول خواندن نماز شب می‌شد. در جبهه نیز آموزش را فراموش نمی‌کرد. به کسانی که نماز خواندن بلد نبودند و سواد نداشتند با روی خوش نماز خواندن یاد می‌داد. پس از مدتی شهید هادی و شهید جواد افراسیابی مسئول گروه چریکی شهید اندرزگو در گیلانغرب شدند. همه جور آدمی در گروه حضور داشتند؛ از جوان تا پیر و از باسواد تا بی‌سواد و از متدین و بی‌نماز. با این وجود همه در یک چیز مشترک بودند و آن شجاعت و روحیه بالایشان بود. ابراهیم به نیروها گفته بود که اینجا فرمانده نداریم و از طریق محبت و دوستی خیلی خوب گروه را اداره می‌کرد و بیشتر کارها با همفکری پیش می‌رفت.

> با شروع جنگ تحمیلی فعالیت زورخانه کم شد و ابراهیم هم کمتر به تهران می‌آمد. در چنین وضعیتی، یک بار که به تهران آمده بود، وسایل ورزش باستانی‌اش را همراه خودش به جبهه برد و در همان مناطق جنگی بساط ورزش را راه‌اندازی کرد. در مقر سپاه گیلانغرب روی یکی از دیوارها در مورد ابراهیم نوشته بودند: «ابراهیم هادی رزمنده‌ای با خصایص پوریای ولی.»

علمدار کمیل

عملیات والفجر مقدماتی آخرین آوردگاهی بود که ابراهیم به آن ورود کرد. شهید هادی همچنین به علمدار کمیل معروف است. آنها که مقاومت او را در خلال والفجر مقدماتی و داخل کانال محاصره شده کمیل دیده‌اند، می‌گویند جوانی با موهای کوتاه و شلوار کردی با یک دست آر پی جی شلیک می‌کرد و با دست دیگر تیربار، آذوقه و آب را تقسیم می‌کرد، به مجروحان رسیدگی و گاهی هم با صدای زیبا مداحی می‌کرد.

وقتی از او درباره آرزوی شهادت پرسیده بودند، گفته بود: «شهادت ذره‌ای از آرزوی من است، من می‌خواهم چیزی از من نماند. مثل ارباب بی‌کفن حسین(ع)قطعه قطعه شوم. اصلاً دوست ندارم جنازه‌ام برگردد.» ابراهیم در عملیات والفجر مقدماتی به همراه بچه‌های گردان کمیل و حنظله در کانال‌های منطقه فکه به مدت پنج روز مقاومت کرد و تسلیم نشد. سرانجام در ۲۲ بهمن ۶۱ پس از فرستادن بچه‌های باقیمانده به عقب، تنهای تنها با خدا همراه شد و کسی دیگر او را ندید. ابراهیم همیشه از خدا تقاضا داشت گمنام شود، به دلیل آنکه یکی از صفات یاران خدا، گمنامی است.

یادکرد

یادکردی از شهید محمدعلی بایرامی
از شهدای فتنه دراویش در ۳۰ بهمن ۹۶

جای حجله بخت قدم به حجله شهادت گذاشت

علیرضا محمدی

۳۰ بهمن سالروز شهادت محمدعلی بایرامی یکی از شهدای واقعه فتنه دراویش گنابادی در خیابان پاسداران تهران است. این شهید گرانقدر توسط اتوبوس یکی از همین دراویش به همراه دو نفر دیگر از همرزمانش به شهادت رسیدند. متن زیر دیده‌های نگارنده این مطلب از تشییع پیکر این شهید و آشنایی با خانواده‌اش است که به مناسبت سالروز شهادتش تقدیم حضورتان می‌کنیم.

خیابان مسدود

اسفند ۹۶ اخبار تحصن و درگیری دراویش در یکی از خیابان‌های محله پاسداران تهران مخابره می‌شد. شنیده بودم که شرارت برخی از این دراویش باعث شهادت چند نفر از بچه‌های نیروی انتظامی و همین طور بسیجی‌ها شده است، اما آن لحظه نمی‌دانستم این شهید هم یکی از شهدای همان حوادث است.

جوان خوش سیما

تصاویر جوان خوش سیما و کم سن و سالی روی دیوارها دیده می‌شد. روی تصاویر نوشته شده بود «محمدعلی بایرامی». از اخبار مطلع شدم که او یکی از شهدای فتنه دراویش گنابادی است. تصمیم گرفتم گفت‌وگویی با خانواده‌اش انجام دهم. تصاویر شهید و بنرهای نصب شده روی یکی از خانه‌های این کوچه نشان می‌داد که خانه دوست کجاست...

پدر رزمنده

قرار مصاحبه را با پدر شهید که بازنشسته نیروی هوایی بود گذاشتم. از آن دست ارتشی‌های وظیفه شناسی که عمری با شرافت زندگی و خدمت کرده بود و نهایتاً توانسته بود پس از بازنشستگی یک آپارتمان کوچک در یک محله جنوب شهری تهران (محله فلاح) تهیه کند. بنده خدا می‌گفت به تازگی این خانه را خریده و هنوز به اینجا عادت نکرده که محمدعلی شهید شده بود.

داغ تازه داماد جوان

زمانی که ما به خانه شهید رفتیم، داغ جوانشان هنوز تازه بود. مرسل بایرامی، پدر شهید که ۳۰ سال صادقانه در واحد مهندسی نیروی هوایی خدمت کرده بود می‌گفت محمدعلی تک پسرمان بود. خدا سه دختر به ما داده بود و یک پسر که این امانت را خودش از ما پس گرفت. شهید بایرامی متولد سال ۱۳۷۶ بود. هنگام شهادتش تنها ۲۰ سال داشت. مادر می‌گفت به تازگی فرزندشان را داماد کرده بودند.

می‌گفت تنها ۴۰ روز از عقد پسرم می‌گذشت که شهید شد. قسمت بود به جای حجله بخت به حجله شهادت برود.

یک سال و ۲۱ روز

محمدعلی درست یک سال و ۲۱ قبل از شهادت به عضویت نیروی انتظامی درآمده بود. بعد از چند ماه آموزشی در اصفهان، آبان ۹۶ به تهران برگشته و در یگان امداد مشغول شده و سه ماه بعد هم در یکی از اولین عملیاتی که شرکت کرده بود، شهادت را در آغوش گرفته و با بال‌های آن اوج گرفته بود. ماجرای شهادت زودهنگام محمدعلی مرا یاد روایت یکی از شهدای دانشجوی دفاع مقدس انداخت. همان شهیدی که راوی می‌گفت اولین روز وقتی پایش را به خط مقدم گذاشت، سراغ حمام را گرفت. پرسیدیم برای چه؟ گفت می‌خواهم غسل شهادت کنم. در دلمان خندیدیم که ما چند سال است در جبهه‌ایم و شهید نشده‌ایم، این جوان تازه از راه رسیده و هوای شهادت دارد. حمام صحرایی را نشانش دادیم. رفت و چند دقیقه بعد برگشت. از دور دیدیم که چهره‌اش نورانی‌تر شده است. هنوز چند متری با ما فاصله داشت که یک خمپاره سرگردان آمد و... شهید شد!

> شهید بایرامی متولد سال ۱۳۷۶ بود. هنگام شهادتش تنها ۲۰ سال داشت. مادر می‌گفت به تازگی فرزندشان را داماد کرده بودند. می‌گفت تنها ۴۰ روز از عقد پسرم می‌گذشت که شهید شد. قسمت بود به جای حجله بخت به حجله شهادت برود

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۴۲۸

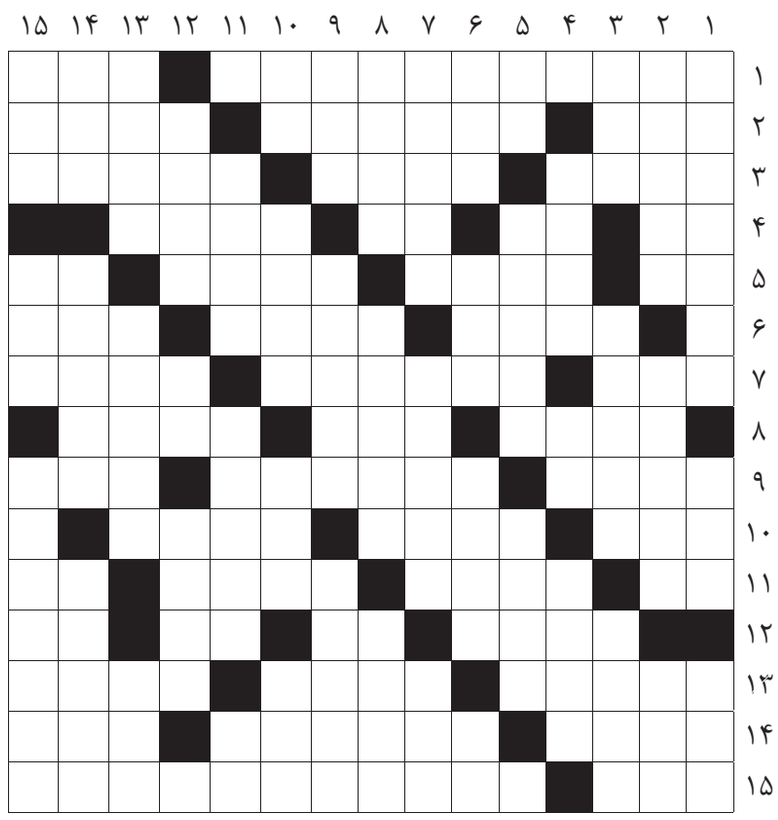

از راست به چپ

■ ۱- دبیرکل پیشین سازمان ملل که در سانحه هوایی در کنگو(۱۹۶۰) کشته شد- دماغ‌سوخته ■ ۲- میوه تلفنی- هماهنگ و همراه- مجمع‌الجزایری دراروپا که کشور کوچکی را تشکیل می‌دهند ■ ۳- ابزار بنایان- سیاره مریخ- فیلسوف دیالکتیک ■ ۴- آش- مادر عرب- چوب خوشبو- محل آکروبات ■ ۵- درخت زبان گنجشک- تعمیر- از گیاهان دارویی که باعث تقویت ذهن و قلب می‌شود- رگ خواب ■ ۶- سفینه- مسکوک طلا در دورهٔ هخامنشی- شیرینی کرمانشاه ■ ۷- نوبت بازی- پیله کرم ابریشم- اثری از داستایوفسکی ■ ۸- از درختان جنگلی- کشور صنعا- صبر زرد ■ ■ ۹- بها- شیوه فروش اموال دولتی- دانه انگور ■ ۱۰- هال وارونه- متضاد فروش- راکب ■ ۱۱- تکرارش درخت صدای الاغ است- مهاجم هلندی پیشین بایرن مونیخ- خوک نر- حکیم؛ کلیم ■ ۱۲- مغز حرام- فنی در کشتی- کامل کننده مرد- ضمیر اشاره ■ ۱۳- کارشناس- قومی وحشی در شمال افریقا- لغو کردن ■ ۱۴- صفحه‌آرایی- ملکه روسیه در سده هجدهم- نماد چسبندگی ■ ۱۵- نخستین سیاره کوتوله کشف‌شده- سردوگرم روزگار را نچشیده و شخص بی‌تجربه و بی اطلاع

از بالا به پایین

■ ۱- قسمتی در داخل خودرو- فلز لحیم‌کاری- ترش و شیرین ■ ۲- کشور عمده تأمین‌کننده سلاح‌های شیمیایی صدام- کارگردان فیلم شبی که ماه کامل شد- ماه تابستانی ■ ۳- عضو سامعه- نوعی ماهی دریای خزر- برده‌فروش ■ ۴- حاشیه سفید کتاب- پوستین وارونه- اجازه ■ ۵- سنگ آسیا- مربوط و وابسته- مقابل عوام ■ ۶- مادر وطن- نهی شاعرانه از آمدن- چهارضلعی- کشور ورافتاده ■ ۷- سنگینی- از پیست‌های اسکی کشورمان- طرف بیرونی سقف ■ ۸- فن و طرز عمل- نوشاد- روشنی ■ ۹- خبرگزاری عربستان- از اقلیت‌های مذهبی- از قسمت‌های گل چک- خاندان- شهری در لرستان ■ ۱۳- پول آلمان قبل از اتحاد پولی اروپا- پرنده صلح- عضو بی حس ■ ۱۴- علف خوردن حیوانات- چست و چابک- هر فرمانروای ستمگر ■ ۱۵- پسر برادر حضرت ابراهیم- بلدالامین- آخرش خوش است

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

		۵						
			۸		۱			۴
		۸			۶			۹
	۷						۲	
	۶		۵	۲	۹			
							۴	۳
۶						۵		
۱			۲	۶				
				۸		۱		

جدول کلمات متقاطع
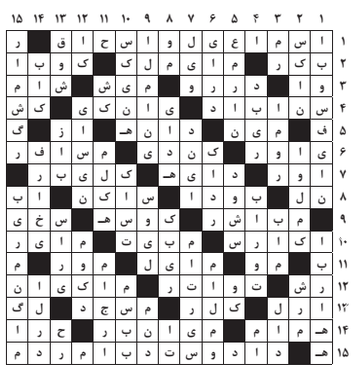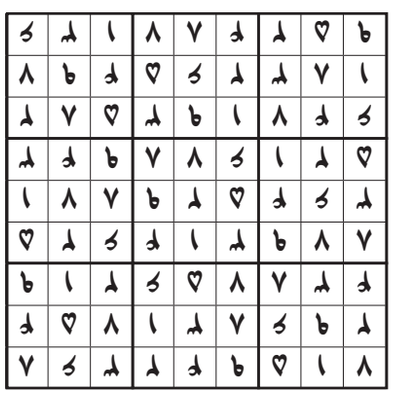
پاسخ جدول شماره ۶۴۲۷